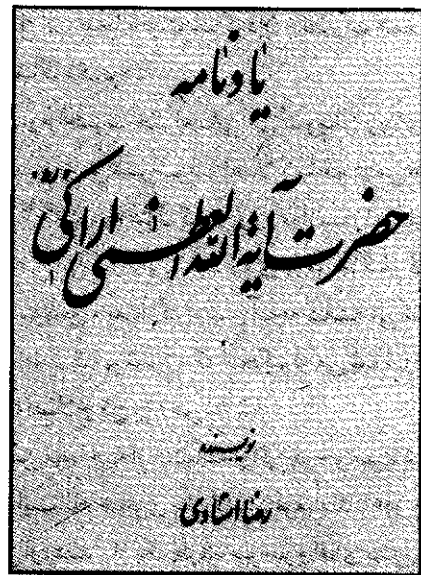


## شیخ فقاہت

### گلگشتی در شرح احوال

### آیت الله اراکی

علی مختاری



یادنامه، حضرت آیت الله العظمی اراکی، رضا استادی، چاپ اول، انجمن علمی فرهنگی و هنری استان مرکزی، اسفند ۱۳۷۵، ۸۰۰ص، وزیری.

آشنایی با شیوه زندگی و رمز و راز رشد شخصیت‌ها، عاملی مهم در موفقیت است. بی جهت نیست که قرآن کریم علاوه بر توصیه‌های کلی، به معرفی اسوه‌های عینی و ملموس می‌پردازد و قصص و تاریخ انبیا و اولیا - علیهم السلام - را به عنوان نمونه انسان‌های کامل بازگو می‌کند.

حضرت آیت الله العظمی اراکی - قدس الله سره - از زمره همان الگوهایی است که خداوند برای جامعه ما به ودیعت نهاده بود تا از سیره و اندیشه او درس زندگی و مسلمانی بگیریم.

کتابی که اینک به معرفی آن می‌پردازیم، شرح احوال و زندگی، تجارب و یادداشت‌های آن بزرگمرد عرصه فقاہت و عبادت است. اگر چه نویسنده این کتاب سعی کرده که حاصل عمر نودساله شیخ المشایخ را در کتابی نه چندان مختصر، مختصر کند - و البته در این راه به توفیق نیز نائل آمده است - اما نگارنده را چنین گمانی نیست که بتواند در نمایه آن کتاب فحیم

را در مقالته کوتاه گرد آورد.

باری در این مقال برآنیم تا با گلگشتی در این اثر، دسته‌گلهایی تقدیم خوانندگان کنیم. معرفی اسوه‌های فضیلت، از وظایف حوزه و خدمتی است به انسانیت. امروزه بسیاری از جوانان ما، استوانه‌های معنویت را نمی‌شناسند، ولی با زندگانی افراد بی‌هویت و بی‌فضیلت که در برخی فیلم‌ها مطرح می‌شوند، آشنایند؛ سهل است که خواص نیز با بزرگان خود بیگانه‌اند.

این اثر که در کمال صداقت و امانت تنظیم شده، گذشته از شناسایی معظم‌له، رساله‌ها و سخنانی از ایشان و به تناسب، اشعار و داستان‌های شنیدنی را به خوانندگان تقدیم می‌دارد که بسیار جذاب و خواندنی است، ولی صفحه‌پردازی نامرغوب و بی‌تناسب، اغلاط چاپی، و عدم ویرایش، از زیبایی جمال این اثر کاسته است.

حضرت آیت الله حائری یزدی، بنیانگذار حوزه علمیه قم، بی‌شک بیشترین سهم را در تکوین شخصیت علمی آیت الله اراکی داشته است. راز اینکه آقای اراکی مجذوب منظومه آقای حائری و جزویاران او گشت، از این جا آغاز می‌شود که یکی از

اساتید ادبیات و سطوح ایشان مرحوم آیت الله شیخی، در کمال حق شناسی و فروتنی، آقای حائری را به ایشان معرفی کرد. در این باره آمده است:

مرحوم آیت الله شیخی در جلسات درس خود آن قدر از این استاد تمجید می کرد که شاگرد خود - آیت الله العظمی اراکی - را شیفته و ناموده بود. (ص ۱۴۱-۱۴۲)

آیت الله اراکی می گوید: حاج شیخ جعفر شیخی - که استادی دقیق النظر و باتقوا بود، آن قدر از استادش برای ما تعریف می کرد که ما غیباً عاشق او شده بودیم و از این رو همین که در سال ۱۳۳۲، ایشان به اراک آمدند و ما باخبر شدیم، عاشقانه به او ملحق شده و در خلوت و جلوت، در مجلس درس و بعد از درس، در مجلس تبلیغ و منبر و همه جا، هر چه از لب و دهان او خارج می شد، ضبط می کردیم. (ص ۷۹)

فصل اول کتاب، خوشه هایی برگرفته از خرمن خلق و خوی بزرگان است. از میان این خاطرات می توان شیوه های سلف صالح را شناخت و از آن درس گرفت.

### پرورش شاگرد

\* هنگامی که آقای اراکی مقداری از نوشته درس مکاسب استاد را به آیت الله حائری ارائه می دهد، استاد مطالعه می کند و بعداً به آقای اراکی می فرماید: «از نوشته شما کیف کردم، اما به شرط این که دفعه دیگر بهتر باشد؛ یعنی شامل اظهار نظر و ایراد و اشکال هم باشد.»

مرحوم حاج شیخ به دست مبارک خود عمامه بر سر آقای اراکی می گذارند و او را به لباس روحانیت ملبس می نماید. (ص ۷۹)

\* مرحوم حاج شیخ، تصحیح کتاب الصلاة خود را به عهده شاگردانش حضرات آیات، گلپایگانی و اراکی می گذارد و آنان را در اصلاح و اشکال، تشویق می فرماید. آیت الله اراکی در این باره فرموده است:

در بعضی موارد عبارت، عبارت من است و مرحوم حاج شیخ می فرمودند: «از من بهتر نوشته ای.» (ص ۱۵۰)

\* آیت الله حائری می گوید:

هنگامی که در نجف بودم، روزی مرحوم آقای آخوند خراسانی به منزل ما تشریف آوردند، نوشته هایی را دیدند که در طاقچه است. پرسیدند: اینها چیست؟ گفتم: صلاة است. ایشان قدری به آن نگاه کردند و خیلی خوششان آمد و تعریف کردند. (ص ۱۵۰)

\* در گذشته طلاب شرکت کننده در درس خارج بسیار کمتر از امروز بودند و فارغ التحصیلان مجتهد، بسیار بیشتر از امروز! یکی از علل آن، محدودیت شاگردان و نظارت همه جانبه استاد بر احوال شاگردان بود.

مرحوم آخوند خراسانی می گوید: روزی سید علی شوشتری به من فرمود: «ملا کماظم درس ها را چگونه می نویسی؟ گفتم: به منزل که می روم مطالب را می نویسم.» فرمود: «این کار نکن، قبلاً روی درس ها کار کن و خودت مطالب را بنویس، بعداً اگر دیدی آنچه گفته می شود، همان چیزهایی است که نوشتی، که محکم تر می شود و اگر غیر آن است آن را اصلاح کن.» (ص ۵۷۵)

\* ضمن مصاحبه از آیت الله اراکی درخواست شد خاطراتی از مرحوم آیت الله حائری بیان کنند. فرمودند: «در مباحثه به او هجوم می آوردند. از یک طرف مرحوم آقای یثربی، از طرف دیگر آقا سید احمد خوانساری و از طرف دیگر آقای صدر اشکال می کردند، ولی یک دفعه نشد که ایشان ناراحت شوند و حتی گاهی پایش را روی پای دیگرش می گذاشت و می خندید. آقای یثربی گفته بود که الآن خداوند نجف را به قم منتقل کرده است، این درسی که ایشان می گوید، درس نجف است.»

\* نمونه ای دیگر را آیت الله اراکی از زبان پدرشان چنین بیان می کند:

پدرم گفت: یک سفر رفتم اصفهان. رفتم در مسجدی که آقانجفی در آن جا درس می گفت. در آن جا نشستم و سیاحت می کردم. درس را که شروع می کرد، یکی از اصحاب بنا می کرد با صدای بلند اعتراض کردن و ایشان سرش پایین بود، گوش می داد و حرفی نمی زد و بعد از مدتی سرش را بلند می کرد و می فرمود: اجازه می دهید من صحبت کنم!

این را پدرم نقل کرده و از حوصله ایشان تعجب می کرد که اوقاتش تلخ نمی شد. (ص ۳۳۷)

### نکته هایی از تدریس و درس

\* عصاره عمر فرزنانگان وارسته، مشعلی فراراه امروز

طلاب گرانقدر است. گرچه هر روز روش های کارآمد و جالب و جدیدی به بازار دانش عرضه می شود، و امروزه ابزار و وسائل کمک آموزشی، امکانات رفاهی و ده ها مزیت در محیط های آموزشی هست که در گذشته نبوده است، ولی با نبود امکانات امروزی، محققان گام های بلندی برمی داشتند که امروزیان گاه ناتوان از آنند. ظریفی از باب مزاح می گفت: دیروز شرایع می خواندند و جواهر می نوشتند، امروزه جواهر می خوانند و شرایع را خوب نمی فهمند. به هر حال نباید گذاشت فضیلت ها فراموش شود.

\* آقا سید نورالدین می فرمود: آخوند ملاً علی نهاوندی- از شاگردان شیخ انصاری- دوره علم اصول فقه را در شش ماه درس می گفت و من یک دوره حاضر شدم و تمام آن را نوشتم و اکنون هم دارم... (ص ۱۴۷).

\* گاهی یک کلمه حرف حساب نقطه عطفی در زندگی یک شخصیت ایجاد کرده و سرنوشت او را دگرگون می کند، به این شرط که هم گوینده صاحب درد باشد و هم شنونده لایق باشد. وقتی درباره رمز موفقیت مرحوم آیت الله حائری پرسیدند. حضرت آیت الله اراکی فرمود:

رمز موفقیت مرحوم حاج شیخ این بود که وقتی از استادش کلمه ای شنید [آقا سید محمد فشارکی به او تغییر کرده که چرا فلان مسئله لباس مصلمی را نمی دانی، این قدر عاری و بری از فقه هستی؟]، این عبارت مثل بیشتری بود و ایشان را به تألیف کتاب *صلاة* و ادار کرد. آن کتاب را دو نفر از شخصیت های بزرگ مورد تمجید و تعریف قرار دادند. یکی مرحوم آخوند خراسانی که در کربلا به منزل حاج شیخ آمد و او را قی را در طاقچه دید، وقتی برداشت ملاحظه کرد که اوراق همین کتاب است و بسیار تمجید کرد و فرمود: «به به عجب خوش عبارت و خلاصه است!»؛ یکی نیز مرحوم آقای بروجردی بود که فرمود: «من کتابی به این فشردگی و پرفایده گی ندیدم.» (ص ۳۲۷)

### توسل و ارتباط معنوی

فصل چهارم کتاب درباره ارادت و ورزی آیت الله اراکی به خاندان رسالت است. شیخ المشایخ حضرت آیت الله اراکی در عشق و ورزی به اهل بیت (ع) و حتی ذریه زهرا اطهر فروتنانه اظهار می دارد: «من عبد عبید کلیه سادات هستم...» (ص ۲۶۵) ولایت، سرمایه موروثی و مایه افتخار این خاندان بود. هنگام دیدار حضرت امام خمینی در حرم حضرت ابوالفضل

- علیه السلام- با چنین تعبیراتی حضرت امام راحل را تحت تأثیر قرار می دهد: «و گفتم من که خودم را عبد نمی دانم ولی پدرم را عبد می دانم، پدرم به هر سیدی می رسید می گفت: من عبد عبید کلیه ساداتم؛ من هم عبد عبیدزاده کلیه ساداتم.» (ص ۳۵۳)

اینک مواردی از تفضلات اهل بیت- علیهم السلام- بر بزرگان و خصوصاً خاندان مرحوم آیت الله اراکی و اظهار ارادت و توسلات اینان ذکر می شود:

\* درباره پدرم می گفتند: وی بسیار به اهل بیت عصمت- علیهم السلام- متوسل بود. دهه عاشورا در منزل، مجلس روضه و سوگواری مفصلی داشت و نیمی از اموال خودش را خرج مجالس سیدالشهدا- علیه السلام- می نمود. در مجلس روضه خوانی حال خوبی پیدا می کرد و در تمام مدت در مجلس عزای امام حسین (ع) می ایستاد و حاضر نبود که بنشیند. (ص ۱۰۶ و ۱۰۷)

\* پدرم می گفت: وقتی به کربلا رسیدیم و به حرم مطهر ابو عبدالله (ع) مشرف شدم. اتفاقاً مشاهده کردم ضریح مطهر را برداشته و در سرداب باز است و یکی از اهل علم یک کاسه تربت از قبر برداشته و بالا می آید، به او گفتم: آیا ممکن است از این تربت به من هم بدهید؟ فرمود: آری و به قدر یک تخم مرغ از تربت قبر مطهر به من داد. آیت الله اراکی می فرمودند: بعد از پنجاه سال وقتی در محلی که تربت در آن جا بود، باز می شد، بوی عطر تربت به مشام ما می رسید. (ص ۱۰۵)

\* آیت الله العظمی اراکی محبت و علاقه خاصی به اهل بیت رسالت داشت و شیفته آنان بود. روزهایی که با تولد یا شهادت یکی از اهل بیت (ع) مرتبط بود، از دیوان مرحوم کمپانی اشعاری می خواند و اشک می ریخت در این سال های اخیر که به مناسبت های گوناگون در منزل، مجلس توسلی داشتند، همین که گوینده یا مداح شروع به خواندن مرثیه می کرد، حالت گریه و عزا در ایشان دیده می شد و گاهی هم که بر اثر ثقل سامعه مطلب برایشان مفهوم نبود، با به خاطر آوردن مصایب اهل بیت و حدیث نفس گریه و عزاداری می نمودند.

\* استاد بزرگوار حضرت آیت الله العظمی آقای اراکی از مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم نقل می فرمودند: سالی که در سامرا و یا آمد، هر جا می نشستیم صحبت از مردن این و آن بود، تا این که مرحوم آقای فشارکی به مرحوم میرزا محمدتقی گفت: شما مرا حاکم عادل می دانید؟ ایشان فرمود: بلی. بعد گفت: شما حکم حاکم را نافذ می دانید؟ ایشان جواب داد: محل اشکال است.

مرحوم فشارکی فرمود: اشکال داشته باشید یا نه، من مجتهد عادل حکم می کنم که هر شیعه چه مرد و چه زن باید زیارت عاشورا را به نیابت مادر گرامی امام زمان (ع) بخواند. مرحوم حاج شیخ فرمود: زیارت عاشورا با این حکم ایشان بر همه واجب شد و شیعیان زیارت عاشورا خواندند و از آن تاریخ در سامرا شیعه ای به مرض و یا نمرود. (ص ۶۰۱)

### توت ایمان

تاریخ گذشتگان و سیمای فرزندگان تفسیری است بر خطبه متقین نهج البلاغه و اوصاف پارسایان در قرآن کریم. خشت خشت فیضیه با هزاران زبان، صفا و صمیمیت راهیان کوی حقیقت را بر زبان دارند و آینه دار هویت صنفی شاگردان واقعی مکتب امام صادقند؛ اگر چشم دل بنگرد و گوش جان بشنود. اینک اشارتی از این جاذبه را در فصل پنجم کتاب می نگریم:

\* در مصاحبه، از آیت الله اراکی درخواست شد از مرحوم میرزا جواد آقا ملکی خاطره ای بیان کنند، در پاسخ فرمودند:

دو خصوصیت از ایشان دیدم. یک آقا سید احمد تبریزی داشتیم. می آمد پشت سر آقا میرزا جواد آقا برای نماز می ایستاد، ماه رمضان بود، من هم می رفتم... آقا سید احمد گفت: رفتم به دیدن آقا میرزا جواد آقا تا احوال بررسی کنم. رفتم، نشستیم. گفت: «آقا میرزا علی رفت» من خیال کردم به مسافرت رفته؛ با همان حال طبیعی گفت: «آقا میرزا علی رفت. آقا میرزا علی که بود؟ چه علمیتی داشت! و چه تقوایی داشت! او جانشین پدر می شد. جوان بود، بین ۲۵ تا ۳۰ ساله بود. و با او را کشت. آن وقت آقا میرزا جواد می گفت: «آقا میرزا علی که رفت» بدون این که گریه بکند؛ مثل اینکه سفر رفته است. (ص ۲۹۹)

\* حضرت آیت الله العظمی اراکی، پس از رحلت آیت الله العظمی حائری، حدود پانزده سال در درس حضرت آیت الله العظمی آقا سید محمد خوانساری شرکت کرد. شرکت در این

درس به خاطر تکریم و احترام معظم له بوده و گرنه این دو بزرگوار هم مباحثه بوده اند نه استاد و شاگرد. (ص ۱۴۰)

\* از حضرت آیت الله اراکی سؤال شد که: آقا مدتی دعای کمیل را می خواندم، خیلی با حال و گریه می کردم؛ ولی یک موقع متوجه شدم که اینها که حضرت می فرماید: «اتسلط النار علی وجوه خیرت لعظمتک ساجدة...»... خودش این جور بوده، من که این جور نیستم... وقتی می بینم من خودم دارای آن واقعیت نیستم اصلاً... به خودی خود... از دعای کمیل سرد شده ام.

ایشان فرمودند:

نظیر این را بنده از آقا شیخ محمد حسن شنیدم... این آشیخ محمد حسن که از معاصران حاج شیخ عبدالکریم و از نجف بود، به بنده گفت: من هر شب جمعه دعای کمیل می خواندم. یک شب به این جمله که رسیدم «هب لی صبرت علی حر نارك فكيف أصبر علی فراقك». گفتم من چه جورم، این چی است، آیا من این طورم با خدا؟ من با خدا این جوریم که فراق خدا از آن آتش به من سخت تر است؟ رفتم پیش آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی گفتم: این مطلب به سرم آمده و مرا منصرف کرده است از خواندن دعای کمیل. ایشان متوحش شد، گفت: «... این خیال از شیطان بوده است، خواسته تو را منصرف کند مبادا ترك کنی... اوقاتش تلخ شد... و گفت: نکنید این کار را، این شیطان بوده، خیال شیطانی بوده، آمده در دل تو، گفت: بخوان، بخوان، خیلی مرا تویخ کرد که نکنی این کار را، چکار داری، تو دعا را بخوان، هر کس به اندازه خودش».

... اما اینها را در این دعاها که می خوانیم قصد انشا بکنیم یا حکایت الفاطمی که ائمه خوانده اند؟ ما خودمان را شبیه آنها می کنیم بلکه مثل آنها بشویم، أحب الصالحین ولست منهم. در نماز که می خوانیم: یا ای که نعبد و یا ای که نستعین، ما همچه آدمی هستیم؟... پس باید نماز هم نخوانیم؟ (ص ۳۵۱-۳۵۲)

تقوی و خداپرستی و مراقبت از خویش و اعمال و کردار خویش در عمق جان این عزیزان ریشه داشت و به راستی مروج

دین و مبلغ احکام الهی و برای دیگران سرمشق بودند. با اینکه ایشان موقعیت علمی خوبی داشت، اما در برابر مرحوم آیت الله العظمی حائری تواضع می کرد و از ایشان ترویج می نمود؛ مثلاً نقل شده که در مجلسی که آقای حائری هم نبود. واعظ در منبر نام ایشان را به عنوان حضرت آیت الله برد. فوراً مرحوم آقای اراکی رو کرد به منبری و فرمود: «آیت الله» آقای حاج شیخ عبدالکریم است و دیگر به من آیت الله نگویید. خیلی مراقب خود بود. نقل شده که تولیت آن زمان گاهی برای برخی از علما یک مقدار انار می فرستاد از جمله برای ایشان فرستاد که نپذیرفت و شاید این کار خوشایند تولیت هم نبود. اما ایشان این قبیل چیزها را رد می کرد که مبادا در معرض کار خلاف قرار گیرد.

مثلاً قباله های آن روزها باید به مهر علما می رسید. نقل شده که یک قباله ای را که در ارتباط با همان تولیت بود، نزد ایشان بردند که امضا کند. هنگامی که قباله را آورده بودند، ایشان مشغول غذا خوردن بود. غذای آن جو و دوغ بود. ایشان قباله را ملاحظه کرد. متوجه شد اشکالی دارد. به آن شخصی که قباله را آورده بود، فرمود: ما به این نان و دوغ ساخته ایم که این گونه قباله ها را امضا نکنیم.

\*

پس از رحلت آیت الله العظمی خوانساری (م ۱۳۷۱ ق) تمام شؤون علمی و حوزوی ایشان مثل نماز جماعت، نماز جمعه تدریس به طور طبیعی به آیت الله العظمی اراکی منتقل شد. برای آیت الله العظمی اراکی زمینه مرجعیت مهیا بود؛ به این طریق که با انتشار همان حاشیه عروة الوثقی و رساله عملیه - که به نام آیت الله خوانساری منتشر شده بود - و در حقیقت نتیجه آرای فقهی هر دو بزرگوار بود - مرجعیت خود را اعلام کند. اما آیت الله العظمی اراکی، این کار را نکرد، چرا که ایشان - چون سایر مراجع بزرگ گذشته ما - تنها به انجام وظیفه می اندیشید و در آن شرایط، در این باره احساس وظیفه نمی کرد.

با رحلت آیت الله العظمی بروجرودی (م ۱۳۸۱) که هم دوره ای های آیت الله اراکی - به طور طبیعی - هم برای حفظ حوزه علمیه و هم برای مرجعیت مطرح شدند، زمینه جدیدی برای مطرح شدن آیت الله اراکی پدید آمد و اگر ایشان نیز مطرح می شد، می توانست مانند دیگران تا حدی مورد قبول واقع شود، اما به جهاتی که بیشتر به خصوصیات زندگی و سیره انتخابی خود ایشان مربوط می شد، مطرح نشدند. با این فرق که

از این تاریخ به بعد ایشان در بین خواص مقلدانی داشتند که با مراجعه شخصی به ایشان پاسخ مسائل شرعی خود را کتباً یا شفاهاً دریافت می داشتند.

این وضع ادامه داشت تا زمان رحلت آیت الله العظمی امام خمینی که گروهی از اساتید لازم دانستند که ایشان را در کنار مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی و آیت الله العظمی خویی به عنوان مرجع تقلید مطرح سازند، و در حقیقت باید گفت خدای متعال ایشان را برای همین زمان ذخیره کرده بود. هنگامی که ایشان به عنوان یکی از مراجع جهان تشیع مطرح شدند چون همه جهات لازم در ایشان جمع بود، با استقبال حوزه ها و مؤمنان روبرو شد و از این تاریخ مرجعیت رسمی ایشان آغاز شد و پس از رحلت آن دو بزرگوار، گسترش بیشتری پیدا کرد، به طوری که می توان گفت تقریباً مرجعیت تامه و عامه پیدا کردند.

هنگامی که آیت الله العظمی اراکی از طرف گروهی از اساتید حوزه به عنوان مرجعیت معرفی شدند، با اینکه مرجعیت آیت الله العظمی گلپایگانی حدود سی سال سابقه داشت، ایشان از این پیش آمد اظهار خرسندی کردند و خدا را سپاس گفتند. (ص ۲۸۸)

آیت الله العظمی اراکی در جایی گفته بود: مرحوم آقا سید محمد فشارکی استاد مرحوم حاج شیخ، به اعتقاد حاج شیخ و جمع دیگری بعد از حاج میرزا حسن شیرازی اعلم عصر بود. از آخوند [خراسانی] و سید طباطبایی و همه و همه ...، اعلم کل بود. در عین حال که اعلم کل بود، جماعتی از اهل تهران از کسبه و تجار که بعد از میرزای شیرازی آمدند، از ایشان رساله بگیرند و از آن محلی که بود تا در خانه دنبالش کردند و همراهش رفتند ولی جواب مساعد نداد، از آنان اصرار و از ایشان انکار، گفت: رساله نمی دهم. (ص ۲۹۴)

حضرت آیت الله العظمی اراکی در پاسخ به این سؤال که «شما از مرحوم حاج آقا رضا اجازه ندارید؟ می فرماید: نه. مسلک من مثل مرحوم حاج شیخ بود. آقای حاج شیخ نه اجازه ای از آخوند خراسانی داشت نه از سید محمد کاظم، نه حاج میرزا حسن شیرازی، نه آقا سید محمد فشارکی، با اینکه با

همة اینها کمال مؤانست داشت. هر چه می خواست می دادند. عقیده اش این بود که اجازه هیچ کاره است. اگر کسی از علامه اجازه داشته باشد، ولی لیاقت و شایستگی نداشته باشد، فایده ای ندارد و اگر لیاقت نداشته باشد، هزار اجازه هم که از اول شخص دنیا داشته باشد، چیزی نمی شود. (ص ۳۳۳)

مرحوم آقا نورالدین اراکی نیز گفته بود: صاحب جواهر به کسی اجازه اجتهاد نمی داد. وقتی که یکی از اهل علم قصد می کند به وطن باز گردد، از ایشان می خواهد که به او اجازه اجتهاد بدهند. صاحب جواهر حاضر نمی شود و در این زمینه تلاش او هم به نتیجه ای نمی رسد. (ص ۵۹۳)

### برخی خاطرات:

\* آقای حاج شیخ می فرمود: من می خواستم که تا آخر فقه را به همین رویه [کتاب الصلاة] ادامه دهم و پیش خود گفتم که در خانه را به روی همه می بندم و خود را برای این کار فارغ البال می کنم. بعد دیدم یک چیزی اهم از آن است و آن این که اگر یک نفر را که شبیهه ای در دین دارد، بتوانم شبیهه اش را برطرف کنم، اهمیّش بیشتر است. و این امر او را از آن کار بازداشت. (ص ۳۲۷)

\* آیت الله العظمی اراکی: ما مشرف شدیم به عتبات عالیات در حرم حضرت ابو الفضل العباس توی رواق بودیم جمعیت جمع بود و پشت در پشت هم بودند.

گفتند این آقای خمینی است. گفتم: کو آقای خمینی؟ گفتند اینجاست. نگاه کردم، دیدم بله آقای خمینی با یک نفر دیگر هست. رسیدیم ما به هم و معانقه کردیم. این اولین ملاقات بود. بعد از مدت مدیدی که همدیگر را ملاقات نکرده بودیم، گفتم هر که با سادات در افتاد و رافتاد. ایشان (آقای خمینی) گفتند: با آل علی بگو. با آل علی هر که در افتاد و رافتاد. این را من (آقای اراکی) گفتم و گفتم که من خود را عبد نمی دانم. ولی پدرم را عبد می دانم، پدرم به هر سیدی می رسید، می گفت من عبد عبید کلیه ساداتم. «من هم عبد عبیدزاده کلیه ساداتم». تا این را گفتم، آقای خمینی دست بنده را گرفت و فشار زیادی داد و تندری رفت. بعد آقای شهاب الدین اشراقی، دامادش آمد در منزلمان به ما گفت: آقای خمینی فرمودند من این کلمه را که از ایشان (آقای اراکی) شنیدم، گریه گلویم را گرفت، نتوانستم بایستم. زود حرکت کردم. (ص ۳۵۲-۳۵۳)

\* جناب حاج میرزا محمدعلی واعظ خوانساری پیرامون

حدیث «رحم الله من سمع مقالی فوعاها کما سَع» می فرمود: باید احادیث اهل بیت را بی کم و زیاد و تصرف و توجیه به مقتضای استحسان و رأی ناقص خود، نقل کرد. چنانکه رسم علمای امامیه چون مجلسی و غیره بر این قرار گرفته. حتی اگر لفظ روایت غلط است و در نسخه دیگر، صحیح موجود نیست، با همان شکل غلط نقل می کنند و مثلاً می گویند: «هكذا وجدناه فی النسخ».

و سر اینکه فرموده اند: هرگاه احادیث با معیار و مقیاس های عقلی درست نیاید، نباید از پیش خود در آنها دخل و تصرف کرد، آن است که بسا، واقع و صحیح همان است که ما با عقل ناقص خود نفهمیدیم و تخطئه کردیم. همانگونه که در چند نمونه سابق، خطای علوم تجربی، روشن شد. پس باید بی کم و زیاد، نقل شود شاید بعدها معنای حدیث بر آیندگان مکشوف شود؛ زیرا فرموده اند: «رب حامل فقه إلى من هو أفقه منه». (ص ۵۴۸-۵۴۹)

### یادداشت ها و اندرزهایی از آیت الله اراکی

۹۴ صفحه از این کتاب شامل برخی از یادداشت های آیت الله العظمی اراکی است که گزیده ای از یادداشت ها و اندرزها اینک تقدیم می شود:

حضرت استاد اجل حاج شیخ نقل فرمود:

\* مرحوم شهید اصل در مسلمان را عدالت دانسته است، و امر عدالت به این سختی ها که مردم گمان می کنند، نیست و الا باید در اکثر شهرها «عادل» پیدا نشود؛ و از این، احتلال نظام امر معاش و معاد لازم می آید در اموردی که احتیاج است به وجود عدالت همچون شهادت ها جماعت و جمعه ها. (ص ۹)

\* استاد در مقام آن که «هر چه کنی اهل زمانه بر تو عیب خواهند گرفت» می فرمود: در این دوران اخیر، در امر زهد و حفظ ظاهر کسی به مرتبه مرحوم شیخ انصاری-اعلی الله مقامه- دیده نشده است. وی از جمیع حدودی که به ظاهر نقصی می نماید، متحرز و در کمال زهد، روزگار می گذرانده، مع ذلک کسی به آن جناب می گوید: تا به کی تدلیس می کنی؟ شیخ

در جواب می‌فرماید: تو این منکره را از من اخذ نکن و قصدت را خالص و لله کن. (ص ۵۴۲-۵۴۳)

در یادداشت‌های حضرت آیت‌الله العظمی اراکی آمده است: «ای کسی که اشتغال به علوم رسمی داری کی و چه وقت عقیده‌ات به پروردگار کامل، پیدا می‌شود؟ تا این قدر به کلمات موهومه نپردازی و خلق را با خالق یکسان نکنی، بلکه تمام نظر به خلق می‌نمایی. این از شیوه موحدین دور است و از عالم قبیح تر است. آن که غنی را غنی نمود، آقا را آقا کرد، محبت پدر را ایجاب نمود، به او باید پرداخت. ای غافل! نه آنکه بجسی به پدر و یا به آقای ظاهری و گمان کنی آنها مسبب اند.»

«باید کاری کرد که استادی و فوت و فن کاسه‌گری را یاد گرفت که اگر این کار را کردی مثل این می‌شود که همیشه حاضر هستی مطلب را هر چند طال المدة، و اما هرگاه از این باز ماندی و عمر در نوشتن صرف نمودی، آن وقت طولی نمی‌کشد که نوشتجات خودت که تقریرات استاد است با قوانین، هیچ فرقی ندارد و تو همان شخص اولی و بدون آن که هیچ پایه پله بالاتر گذاشته باشی. پس غنیمت شمر ایام فراغت و شباب را که برای همه کس بلکه برای بسیار بسیار کسان این فراغت بال و جمع حواس فراهم نمی‌شود و اینها با جوانی نور علی نور است.»

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی.

اگر کردی بردی و الا به جهالت مردی.

در خانه اگر کس است یک حرف بس است. «(ص ۵۰۴-۵۰۵)

(۵۰۵)

### قداست مرجعیت

قله مرجعیت و زعامت در تشیع فرازی است پرمسئولیت مهم و در عین حال با نزاهت و قداست، بزرگان حوزه هرگاه این سنگر را خالی می‌یافتند و شرعاً احساس وظیفه می‌کردند، از آسایش و راحت خویش و بلکه همه هستی خود می‌گذشتند و بار سنگینی زعامت و هدایت مردم را به عهده می‌گرفتند و هرگاه احساس می‌شد من به الکفایه وجود دارد، یا از روی فروتنی و شکسته نفسی خود را نالایق می‌پنداشتند دامن خویش را جمع کرده و به مسائل علمی و امور فرهنگی می‌پرداختند و در اوج ایثار، دیگران را مقدم می‌داشتند، برگهای زرین از صفحات تاریخ گذشتگان افتخار آفرین، در این اثر آمده از قبیل:

مرحوم آیت‌الله شیخ ابوالقاسم کبیر (۱۳۵۳-۱۲۸۰ق) با

این که موقعیت علمی خوبی داشت در برابر مرحوم آیت‌الله العظمی حائری تواضع می‌کرد و از ایشان ترویج می‌نمود مثلاً نقل شده که در مجلسی که آقای حائری هم نبود، واعظ نام ایشان را به عنوان حضرت آیت‌الله برد، فوراً مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم رو کرد به منبری و فرمود: «آیت‌الله» آقای حاج شیخ عبدالکریم است و دیگر به من «آیت‌الله» نگویند. ص ۷۰

آیت‌الله العظمی حائری به خاطر مقامات بلند علمی و فقهی که کسب کرده بود پیش از سفر دوم به ایران، در ردیف مراجع بزرگ تقلید آن روز قرار گرفته بود به طوری که مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی احتیاط‌های خود را به او ارجاع می‌داد.

از آیت‌الله العظمی آقا سید جمال گلپایگانی نقل شده که فرمود: با آقای حاج شیخ عبدالکریم در قطار سامرا همسفر بودیم که ایشان می‌خواست به ایران برود، من به ایشان گفتم: شما از کسانی هستید که بعد از آقای شیرازی [برای مرجعیت] اشاره بالبنان می‌باشید، چرا به ایران می‌روید؟ ایشان گفتند: «من نمی‌خواهم مرجع شوم، می‌خواهم بروم ایران، اگر از دستم برآید خدمتی به اسلام بکنم. (ص ۱۴۸)

در پایان این مقاله تذکر چند نکته مناسب است:

(۱) در ص ۱۸۸، آیت‌الله حاج میرزا علی آقا فلسفی، جزء استادان قم آیت‌الله خرازی معرفی شده‌اند، ولی ایشان در تهران استاد آیت‌الله خرازی بوده است.

(۲) در ص ۱۹۱، چهار کتاب (از شماره ۳۶-۴۰) از آثار خطی آیت‌الله خرازی دانسته شده، در حالی که این چهار کتاب به چاپ رسیده است.

(۳) جدول ارث که در پایان کتاب چاپ شده، تألیف مرحوم آیت‌الله اراکی نیست بلکه از آثار شیخ حرّ عاملی (قده) است، و در سرگذشت شیخ حرّ عاملی (امل‌الامل، ج ۱، ص ۲۳) از این اثر یاد شده است.

